

واکاوی مکتب فلسفی اصفهان (با تاکید بر جایگاه میرداماد)

ابوالفضل کاکویی^۱

مراد کیانی پور^۲

چکیده

فلسفه اسلامی علمی است که از گرایش‌ها و شاخه‌های علوم اسلامی نشأت گرفته است به این معنا که همگی منشاء و بنیاد دینی داشته‌اند براین اساس در این شاخه مکاتب مختلفی چون مکتب مشاء، اشراق و... جا گرفته که هر کدام در هر حوزه دارای فرد مؤسس و نامداری است. در این راستا هر یک از فلاسفه به شهر و یا کشور خاصی مربوط می‌شده‌اند که گاه خود نیز مؤسس یک فرقه و یا مکتب در میان مردم شهر خویش است. میرداماد از جمله افرادی است که بنیانگذار مکتب فلسفی در شهر اصفهان (بالاخص در دوره صفوی) است و پس از وی ملاصدرا این مهم را ادامه داد. براین اساس پژوهش حاضر با روش تحلیلی-توصیفی درصدد واکاوی و تبیین میرداماد در مکتب فلسفی اصفهان است. برای رسیدن به این منظور نوشتار حاضر پس از بیان مساله به تبیین و توصیف واژه‌های مهم در این حیطه پرداخته و سپس در بخش دوم به تحلیل فلسفه اسلامی در بطن تمدن و فرهنگ اسلام پرداخته و در انتها تبیین نقش حکیم میرداماد را مد نظر قرار داده است. ره‌آورد این مهم این است که با توجه به مرکزیت شهر اصفهان در دوران صفوی و حضور وی در این شهر عاملی جهت تأسیس مکتب فلسفی در اصفهان شد تاجایی که همگان از نقاط گوناگون برای فراگیری این مهم به این شهر و شخص رجوع می‌کردند.

واژه‌های کلیدی: میرداماد، فرهنگ، تمدن، فلسفه، اسلام، فلسفه اسلام.

^۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه اصفهان nooshazarhistory@gmail.com

^۲. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (ع) قم

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۱/۳۱

بیان مساله

از آنجایی که محققین و پژوهشگران در علوم گوناگون نقش تعیین کننده‌ای در چگونگی شکل گیری فرهنگ و تمدن نوین اسلامی داشته‌اند و در هر عرصه، افراد مختلفی باتوجه به حیطه تخصصی خود توانایی بدست آوردن زمام یک علم در یک برهه خاص را دارا بوده‌اند فلسفه اسلامی باتوجه به تعریف آن از این قاعده مستثنی نبوده است به این معنا که در تاریخ فلسفه اسلامی معمولاً چهره‌های مهمی پا به عرصه حضور و بدنبال آن ظهور گذاشته‌اند که تا مدت ها بعد و حتی قرن‌ها پس از آن با تشکیل یک علم خاص منجر به اشاعه یک تمدن و فرهنگ خاص شده است تا جایی که یک فرد در یک شهر بنیانگذار یک مکتب خاص می‌شود و بدنبال آن افراد و شاگردان پس از وی رهرو راه استاد خویش می‌گردند و به تقویت مکتب مذکور کمک شایانی می‌نمایند.

در این راستا میرداماد از جمله نخبگان علمی است که وی بیشترین تأثیر را بر شاگردان بعد از خود بالاخص صدرالمتالهین داشته و این تأثیر گذاری منجر به تثبیت تقویت مسیر علمی وی شد. وی از جمله افرادی است که دارنده آثار گوناگونی در حوزه فلسفه و عرفان و حکمت بوده و به عبارتی حکیم بوده است که باتوجه به برهه و تقارن زمانی وی با دوران صفوی این امکان محقق شد که بنیانگذار مکتب فلسفی اصفهان باشد و زمینه رشد را برای دیگران پس از خود بوجود آورد.

لذا پژوهش حاضر با بررسی مکتب فلسفی اصفهان درصدد واکاوی شخصیت وی در این عرصه است. در باب پیشینه این پژوهش باید یاد آور شد افرادی در طول تاریخ نسبت به این جریان و شخصیت مذکور دید پژوهشی صرف نکرده‌اند چراکه شاید از علل آن بتوان بدیهی بودن آن برای هر فرد الغا کننده این نکته است که نیاز به پژوهش در این حیطه نیست. در عصر اخیر عده‌ای به پژوهش پرداخته و از جنبه‌های گوناگون فلسفی به بررسی شخصیت میرداماد پرداخته‌اند که البته برخی از این پژوهش‌ها در خلال بررسی مکتب ملاصدرا است.

مفهوم شناسی

ابتدایی ترین مقدمه جهت ورود به موضوع، مبحث مفهوم شناسی برای تبیین صحیح اصطلاحات مورد استفاده در این حیطه است از میان اصطلاحات وارد شده در این پژوهش چهار واژه فرهنگ، تمدن، اسلام، فلسفه از جمله کلید واژه‌هایی هستند که به طور مکرر بکار رفته‌اند.

فرهنگ: فرهنگ در اصطلاح کاربردی آنچه از مفهوم عام آن بر می‌آید به معنای مجموعه رفتار و اخلاقیاتی است که منشاء آن اعتقادات و یا افکار مجموعه خاصی با عنوان یک شهر و یا یک مجموعه خاصی هستند در این راستا فرهنگ لغات چون معین آن را به معنای علم، فضل، ادب، و عقل معنا کرده‌اند (معین، ۱۳۶۰: ۲/ ۲۵۳۸)، لذا تعاریف



اصطلاحی متعدد با مفاهیم گوناگونی ذکر شده اسوالد اشومر نیز مشابه وی، می‌گوید: فرهنگ ظاهراً در عرصه مشخصی از حیات انسانی و در مقوله معینی قابل تحدید و تعریف نیست. به همین دلیل، به پیشنهاد مولمان نزدیک می‌شود که هر جایی که انسان باشد فرهنگ هم هست. به تعبیر دیگر، انسان یعنی فرهنگی (مصلح، ۱۳۸۶: ۷-۸) ولی با وجود این، برخی از اندیشمندان درصدد تعریف فرهنگ برآمده، معتقدند: فرهنگ به مفهوم عام خود، روش اندیشیدن و زندگی کردن است و حاصل مجموعه دانستنی‌ها و تجارب و اعتقادات یک قوم در طول تاریخ حیات خود است و به همین دلیل موجبات فرهنگی را در ازای عمر آن می‌دانند. فرهنگ به مفهوم خاص (فرهنگ غیرمادی) به سرمایه‌ی معنوی یک قوم گفته می‌شود و همه آثار ادبی، هنری، فکری و دینی را در بر می‌گیرد. هر چه در درون فرهنگ یک قوم است در برون، به صورت سازندگی و خلق جلوه‌ها و مظاهر مادی ظاهر می‌گردد. فرهنگ نشانه‌ی کار و نشانه انتخاب است. انتخاب یعنی: به آنچه هست قانع نبودن و بهتر را جست و جو کردن. از این رو، فرهنگ دارای جنبه کیفی است، نه کمی (ندوشن، ۱۳۵۴: ۲۴). برخی نیز در تعریف فرهنگ یادآور شده‌اند که فرهنگ مجموع راه و رسم‌های عمل و اندیشه یک گروه اجتماعی در گذشته و حال است و عبارت است از: مجموع قراردادهای و یا باورها و آداب و رسوم رسیده از نسل پیشین (آشوری، ۱۳۸۶: ۴۹).

تمدن: تمدن نیز بسان فرهنگ از آن تعاریف متعددی شده که گاه در خلال تعاریف این دو مفهوم تمدن و فرهنگ از آن تعریف یکسانی ارائه شده است و به عبارتی بایکدیگر هم‌پوشانی داشته است. جان برنال در تعریف تمدن می‌گوید: تمدن به معنای خوگرفتن با اخلاق و آداب شهریان است. اما شهر مدلول تمدن بود، نه علت آن (برنال، ۱۳۵۴: ۱/۸۶). رالینتون معتقد است: تمدن به همه اعمال رفتار و آرائی گفته می‌شود که افراد بشر در هر اجتماع، از بزرگ تران خود می‌آموزند و به نسل جوان انتقال می‌دهند (رالینتون، ۱۳۳۷: ۳). در تعاریف ارائه شده تعریف کاسیمنسکی به تعریف از این مفهوم نزدیک‌تر است چنانکه وی معتقد است: تمدن، نظامی است اجتماعی که با تولید دستاوردهای فرهنگی، به منظور بهره‌گیری از اندیشه‌ها، آداب و رسوم به ابداع و خلاقیت دست می‌زند؛ نظامی است سیاسی که در سرلوحه‌ی آن، اخلاق و قانون قرار دارد و نظامی است اقتصادی که با تداوم جریان تولید و مبادله، پایدار می‌ماند. تمدن در نهادهای متباین پدیدار می‌گردد. از این رو، نهادها و تشکیلات اجتماعی، سازنده تمدن نیستند، بلکه ارزش‌ها و فرهنگ‌های کهن سال میراث خود را در طول قرن‌ها و عصرها و از ورای دریاها، به وارثان جدید تحویل می‌دهند و در نتیجه، سهمی از تمدن را به میراث فرهنگی بشری می‌افزایند (کاسیمنسکی، ۱۳۵۳: ۴). با وجود این، منظور از تمدن، یک مجموعه (نظام) فرهنگی است که از خصایص فرهنگی عمده و مشابه چند جامعه خاص تشکیل شده است؛ به عنوان مثال سرمایه‌داری غربی را می‌توان به عنوان یک تمدن توصیف کرد؛ زیرا شکل‌های خاص علم، تکنولوژی، مذهب، هنر و



دیگر خصایص آن را باید در چند جامعه متفاوت پیدا کرد (باتومور، ۱۳۷۰: ۱۳۷). در این تلقی، فرهنگ بیشتر ویژگی‌های قومی را متبلور می‌سازد، ولی تمدن به فرهنگ‌هایی اطلاق می‌شود که فراتر از هویت‌های جمعی متعدد (اجتماعات گوناگون) شکل گرفته است. بنابراین، منظور از تمدن اسلامی فرهنگی است که فراتر از خاستگاه خود (مدینه النبی صل الله علیه و آله)، گسترش مکانی و زمانی یافته و اجتماعات متعددی را در بر گرفته، از حیات اجتماعی آن‌ها تأثیر پذیرفته و بر حیات اجتماعی آن‌ها تأثیر گذارده است. (رجب‌زاده، ۱۳۷۶: ۴۸)

فلسفه: فلسفه شکل معرب واژه یونانی فیلسوفیا و به معنای «دانش دوستی» است. (خراسانی، ۱۳۵۰: ۵۵) افلاطون، سقراط را فیلسوفس یعنی دوستدار دانایی معرفی می‌کرد (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۲/ ۲۳۱). بنابراین، کلمه فلسفه، که مصدر جعلی عربی است، به معنای فیلسوف‌گری است. در این میان دو اصطلاح تعریف قدما و متاخران در رأس این مهم هستند چنانکه در اصطلاح قدما که شایع است بر این اساس که فلسفه يك لفظ عام است، تعریف خاصی برای آن وجود ندارد و مطلق دانش عقلی را می‌توان فلسفه نامید.

اما اصطلاح دیگری نیز برای فلسفه وجود دارد که برابر این اصطلاح، فلسفه تعریف خاصی می‌تواند داشته باشد. بر اساس این اصطلاح، در تعریف فلسفه گفته‌اند: فلسفه عبارت از علم و شناخت موجود است از آن نظر که موجود است، نه از آن نظر که تعین خاصی دارد، مثلاً جسم است، انسان یا گیاه است و مانند آن. بنابراین، به طور خلاصه، فلسفه به آن دانشی گفته می‌شود که درباره هستی با قطع نظر از مصادق آن بحث می‌کند. به عبارت دیگر، فلسفه علمی است که درباره کلی‌ترین مسائل هستی که مربوط به هیچ موضوع خاصی نیست و به همه‌ی موضوعات هم مربوط است، بحث می‌کند و همه هستی را به عنوان يك موضوع در نظر گرفته، درباره‌اش بحث می‌کند (مطهری، ۱۳۷۸: ۵/ ۱۳؛ طباطبائی، ۱۳۸۲: ۶؛ جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۲۰).

اسلام: اسلام در لغت از ریشه (س-ل-م) به معنای «سالم شدن» و «رهایی یافتن از آفات» است. لذا واژه «اسلام» نیز مشتق شده از همین ریشه است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲/ ۲۹۶) با تأمل در این مهم اسلام به معنای فردی که خدا را خالصانه و بی‌ریا می‌پرستد و اختیار خود را تسلیم امر و نهی او می‌کند و که از بنیادی‌ترین باورها و اعتقادات مسلمانان تحت عنوان اصول دین یاد می‌شود. لذا در این قسمت واژه اسلام به معنای اعتقاد به یگانگی خداوند است و حاکی از معنای خاصی است و اسلام به معنای اعم آن چون اهل سنت و... نیست لذا باید در بررسی سیر فلسفه با قید اسلامی برای دست یافتن به تمدن و فرهنگ اسلامی این مهم را لحاظ نمود.



سیر شکل‌گیری فلسفه اسلامی در بطن تمدن اسلامی

با ظهور اسلام در جزیره‌العرب و گسترش نفوذ آن توسط خلفا، قلمرو حکومت اسلامی به سرعت گسترش یافت. سپس به تدریج ترجمه آثار علمی و فلسفی به زبان عربی به عنوان زبان مشترک تمدن جدید آغاز شد و کتاب‌های بسیاری از فیلسوفان یونان و اسکندریه و دیگر مراکز علمی معتبر آن زمان، به عربی برگردانده شد. بدین ترتیب نخستین فیلسوفان و متکلمان مسلمان، با افکار فیلسوفان یونان باستان و به ویژه با سقراط، افلاطون، ارسطو و فلوطین آشنا شده و به شرح و بسط آرای آن‌ها با مقداری دخل و تصرف برای هماهنگ کردن آن با اسلام پرداختند. لذا بن‌مایه اصلی فلسفه اسلامی، هستی‌شناسی به سبک نوافلاطونی و نوفلوطینی و تفسیر اسطوره‌ای جهان می‌باشد. براین اساس اینجا بود که فلسفه با قید اسلامی شکل گرفت و به وسیله ترجمه کتب گوناگون کشورهای قید اسلامی نداشتند شایع شد و فیلسوفان مسلمان برای واکاوی این مهم به تحلیل آن مبانی اسلامی پرداختند.

در این راستا، درباره فعلیت و تحقق این فلسفه اسلامی به معنای مذکور دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است که ذکر همه آن‌ها خارج از نوشتار حاضر است اما بطور خلاصه پاره‌ای با بهره‌گیری از فلسفه دینی، فرهنگ و تمدن اسلامی، جهت‌گیری، تعالیم وحی، قرآن و سنت و جهت‌دهی و طرح مساله و ابداع استدلال و رفع اشتباه، اسلامیت فلسفه را پذیرفتند و دسته‌دستی دیگری آن را مفهوم بی‌مصدق با بی‌هویت معرفی نمودند. اکنون با توجه به موضوع پژوهش حاضر به بررسی رویکرد فرهنگ و تمدن اسلامی می‌پردازیم.

در این باره باید اذعان داشت، این رویکرد تبیین حداقلی از فلسفه اسلامی است، چراکه بدون شک دستگاه‌ها و جریان‌های فکری از ملت‌های گوناگون ایرانی، هندی و... زاییده شده است به این معنا که نیازهای متغیر و ثابت اندیشه‌ای جوامع گوناگون در سامانه اندیشه اسلامی نقش داشته و آموزه‌های اسلامی با دعوت مردم به تأمل و تدبیر منشاء بالندگی و رشد نظام‌های فلسفه اسلامی شده است اما عدم انطباق کامل جریان‌های فلسفی با معارف صرف قرآنی با آرمان‌های بزرگ حکیمان مسلمان مبنی بر تطابق فلسفه با شریعت ناسازگاری ندارد. (خسروپناه، ۱۳۸۴: ۱۰۰)

براین اساس بسیاری از نویسندگان و دانش پژوهان مسلمان در برابر منکران فلسفه اسلامی ضمن پذیرش رشد و بالندگی دستگاه‌های جهان بینی و جهان‌شناسی در پرتو فرهنگ و تمدن اسلامی، انطباق صد درصد جریان‌های فلسفی با معارف قرآنی را نپذیرفته‌اند لذا طرفداران مکتب تفکیک نیز فلسفه اسلامی را در دستگاه‌های جهان‌شناسی دانسته که در دامن فرهنگ اسلامی پدید آمده است و دستگاه‌هایی هم که از عناصر فکر یونانی و دیگر نحله‌های فکری پیش از اسلام مایه‌های فراوان گرفته و هم در حوزه تعالیم قرآنی و اسلامی الهام گرفته است (حکیمی، ۱۳۷۹: ۲۷۸-۲۷۹)

لذا با تأمل در نقش فلسفه در تمدن اسلامی پرواضح است که فلسفه که خود با تغییر و دگرگونی همراه بود و توسط دانشمندان اسلامی رو به تکامل گذاشته و نقش‌های متعددی در تمدن اسلامی ایفا کرده است که از جمله آن همان‌گونه



که در تعریف فرهنگ و تمدن گذشت، تمدن، فرهنگ فراگیر و جامع است. فرهنگ وقتی از حالت قومیت و اختصاص به گروه خاص خارج شود و جنبه‌ی عمومی به خود بگیرد تبدیل به تمدن می‌شود. فرهنگ و تمدن در پایه ریزی و شکل‌گیری خود نیازمند بحث از امور واقعی و حقیقی و تبیین آن است. فرهنگ را نمی‌توان بر اساس امور غیر واقعی پایه‌ریزی کرد. البته مقصود این نیست که همه مبانی موجود در یک فرهنگ از جمله امور واقعی و اصیل است؛ زیرا در این صورت، باید نسبت واقعیت را پذیرفت، بلکه مقصود این است که مؤسسان فرهنگ و طرفدارانش آن را واقعی و اصیل می‌پندارند. پس فرهنگ ادعا می‌کند که بر اساس امور اصیل و حقیقی پایه‌ریزی شده است.

علامه طباطبائی در تعریف فلسفه می‌نویسد: فلسفه علمی است که از احوال موجودات از آن نظر که موجود است، بحث می‌کند. ایشان یکی از اهداف علم فلسفه را نیز تمیز و تشخیص امور واقعی از غیر واقعی و وهمی معرفی می‌کند (طباطبائی، ۱۳۸۲: ۷). براین اساس فرهنگ در این زمینه، نیازمند فلسفه است. تمدن نیز به تبع فرهنگ، به فلسفه نیازمند است. فلسفه با اثبات علیت و بحث از آن به اثبات وجود امور حقیقی کمک شایانی می‌کند. با تبیین اهمیت مبحث علیت در شکل‌گیری علوم گوناگون می‌توان به نقش آن در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن پی برد.

از سوی دیگر، یکی از عوامل رشد و شکوفایی هر تمدنی نقش آفرینی دین و مذهب است. دین و آموزه‌های مذهبی می‌تواند محرک و اثربخش در اعتلای فرهنگی یک تمدن باشد؛ مثلاً، آموزه‌های دین اسلام با توصیه‌های خود، در زمینه‌های گوناگون، مثل طلب علم، برتر بودن دانشمندان نسبت به سایرین و مباحثی از این دست، موجب رشد و شکوفایی تمدن اسلامی شده است.

بی تردید، قرآن و تعالیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مهم‌ترین عامل توجه مسلمانان به کسب علم و دانش بوده است. نخستین آیه‌ای که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد نیز بر همین امر تأکید داشت: بخوان به نام پروردگارت (علق: ۱). اگر قرآن را به دقت بخوانیم برتری انسان نسبت به سایر مخلوقات را در علم و دانش او می‌داند. قرآن عامل مؤثری در بالا بردن فکر و اندیشه مسلمانان بوده و آنان را به تفکر و تحقیق سوق داده است. قرآن پس از جلب نفوس به فلسفه خلقت و پی‌ریزی شالوده‌ی ایمان و زیربنای اصلاحات، افکار را برای هرچه بهتر و بیشتر اندیشیدن و آموختن بسیج کرد؛ پی‌در پی مردم را به تفکر و تعقل ترغیب کرد و جهل و بی‌خبری را نکوهش نمود و مردم نادان و بی‌فکر را کر و کور و لال و در ردیف چهارپایان به شمار آورد. در سراسر قرآن، کلماتی از ماده علم و حکمت، معرفت، بصیرت، شعور، فکر، فهم، عقل، تدبر، و استنباط، به شیوه‌ای مؤثر و مؤکد، بسیار آمده است. این بیان‌ها موجب افزایش ارزش علم و تفکر نزد عموم شده و در نتیجه، جامعه نیز به سوی دانش و اندیشه سوق یافت. در کلام نبوی (صلی الله علیه و آله) ائمه اطهار نیز مطالب بسیاری درباره آموختن علم و دانش وجود دارد. دعوت اسلام به



ایمان همراه با آگاهی و شناخت بود. هر مسلمانی مکلف است تحصیل ایمان کند و در این نظام، کسب آگاهی و شناخت بر هر مسلمانی به عنوان مقدمه ایمان شخصی و اجتهادی به اندازه توانایی عقلی او واجب است.

اهمیتی که دین اسلام به عالمان و دانشمندان داده بسیار روشن است. اگر آیات الهی و سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و ائمه) اظهار را در تکریم دانشمندان گردآوری چندین جلد کتاب خواهد شد. همین تعالیم والا بوده که جامعه اسلامی را از بزرگ و کوچک به سوی طلب علم و آگاهی سوق داده است. بعضی احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، که به اسناد گوناگون نقل شده، بیانگر بزرگداشت علم و علماست (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/۱۳)

براین اساس فلسفه عهده دار اثبات واقعیت و امور حقیقی است. برای رسیدن به این هدف، از مبحث علیت استفاده می‌کند و با اثبات علت و معلول، وجود امور واقعی و اثرگذار و اثرپذیر، تبیین و اثبات می‌شود. از سوی دیگر، یکی از اهداف فلسفه نیز شناخت علة العلل و همچنین شناخت اوصاف و افعال اوست (طباطبائی، ۱۳۸۲: ۷). علتی که هیچ‌گونه تأثیرپذیری برایش قابل تصور نیست. بدین سان، بحث از الهیات بالمعنی الاخص وارد فلسفه شد و اکنون از جمله مباحث مهم و تأثیرگذار این علم به شمار می‌رود. البته رویکرد فلسفه به این گونه مباحث رویکرد تعلق خاطرآمیز به دین نیست، بلکه بدین سبب از الهیات بحث می‌کند که موجود و از جمله امور واقعی است. بنابراین فلسفه نیز از الهیات که شالوده و اصل و بنیان دین است، بحث می‌کند. پس از این نظر فلسفه در دین تأثیرگذار است و می‌تواند برخی مبانی دین را اثبات کند.

همچنین بحث از ماهیت نبوت و بحث از معاد و امکان روز رستاخیز نیز از جمله امور فلسفی است. در فلسفه، در مبحث نفس و ملکات نفسانی و بحث از لذت و علم نفس و چگونگی بقاء و ادامه حیات نفس پس از جدایی از بدن از جمله مسائل مورد بحث فلسفه است. پس می‌توان به وضوح تأثیر فلسفه را در دین مؤثر دانست و به تبع آن، می‌توان فلسفه را در اعتلای فرهنگ و تمدن اسلامی نقش آفرین دانست.

لذا ترجمه‌ی متون فلسفه به زبان عربی، فلسفه مورد اقبال مسلمانان واقع شد و عده‌ای در آن متبحر شده، حتی تغییرات عمده‌ای در مباحث آن به وجود آوردند و در نهایت، این علم در عالم اسلام رشد و تکامل یافت. فلسفه از آن نظر که عهده دار اثبات حقیقت و تمیز آن از غیر حقیقت است، توانسته در فرهنگ و تمدن نقش مهمی ایفا کند؛ زیرا فرهنگ و به تبع تمدن نمی‌تواند بر پایه امور واهی و غیرواقعی بنا نهاده شود. فلسفه از جهات دیگری همچون تأثیر فلسفه بر دین، تأثیر فلسفه بر اخلاق و... توانسته است در تمدن، نقش آفرینی کند؛ زیرا دین، اخلاق، سیاست و خلاصه علوم از جمله نمادها و مظاهر فرهنگ و تمدن هستند و اگر فلسفه بر این نمادها تأثیرگذار باشد در واقع، بر تمدن تأثیر گذاشته است.

جایگاه میرداماد و نقش وی در مکتب فلسفی اصفهان

از فیلسوفان شاخص و بارز در این حیطه و باتوجه به موضوعیت داشتن پژوهش و تمرکز آن بر فلاسفه اصفهان باید یادآور شد دو فیلسوف مهم از فلاسفه نامدار به شهر و مکتب اصفهان گرایش داشته‌اند که هر کدام از این فلاسفه خود سردمدار یک مکتب فلسفی خاص بوده که پس از آن دیگران نیز از شاگردان ایشان به شمار آمده‌اند. تأمل در شرایط زندگانی اعم از تحصیلی و اجتماعی و فرهنگی و حتی اقتصادی این امر را بیش از پیش مبرهن می‌سازد. میر بهران‌الدین محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی مشهور به میرداماد (به سبب ازدواج با دختر محقق کرکی)، فیلسوف دوره صفویه که به معلم ثالث نیز شهرت یافته است. اثر فلسفی مهم وی، کتاب قبسات و شاگرد برجسته او، ملاصدرا بوده که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد. (محمد باقر، ۱۳۶۷، ۱۰-۱۱)

با توجه به زندگی وی در عصر صفوی باید گفت براساس گواهی تاریخ وی بیشتر عمر خود را در اصفهان گذراند و نزد شاه عباس بسیار محترم بود. شاه عباس به رغم احترام بسیاری که برای میرداماد و سایر علما و فیلسوفان برجسته دربار خود قائل بود، می‌دانست چگونه آن‌ها را در حد خودشان نگاه دارد. در سلطنت شاهان صفوی مجتهدین به طور کلی از وضع خود راضی بودند، زیرا اگر چه این پادشاهان حق آنان را در عمل به عنوان نواب عام امام غایب غصب کرده بودند، اما آنان در دولت شیعه مذهب صفوی، به رغم غصب این حق، از قدرتی بهره‌مند بودند که در یک حکومت سنی، آنگاه که از این حق برخوردار بودند، هرگز بدان دست نمی‌یافتند. (سیوری، ۱۳۸۶: ۲۱۵-۲۱۶)

در عصر میرداماد حوزه اصفهان خاستگاه حکمت بود به گونه ای که افراد برای فراگیری حکمت به اصفهان می‌آمدند در این زمان میرداماد در مدرسه خواجه اصفهان حکمت تدریس می‌کرد براین اساس مکتب فلسفی اصفهان در بستر اندیشه شیعی قرار گرفت و باتوجه به تأکیدی که شیعه بر تفکر و تعقل دارد حکمت معنوی اصفهان نیز به تفکر و تعقل اهمیت ویژه‌ای قائل است به عبارت دیگر در اندیشه شیعی نوعی توجه به باطن و پرهیز از ظاهر باوری صرف وجود دارد که مکتب فلسفی اصفهان کاملاً موافق با این نظر است همچنین از دیگر ویژگی‌های این مذهب جمع بین فلسفه و کلام و عرفان است (نصر، ۱۳۸۳: ۳۶۱)

در واقع در مکتب اصفهان سه طریق اصلی تفکر دینی در یک نظام فلسفی منسجم ادغام می‌شود و نوعی بدیع از فلسفه ایرانی و اسلامی را شکل می‌دهد این نحله فکری و فلسفی به وسیله میرداماد و بارزترین شاگرد وی ملاصدرا به وجود آمد و تکامل یافت و پایه و اساس فکر و فلسفه در ایران تا عصر مشروطه شد. (مدرس موسوی، ۱۳۷۰: ۱۷۰)

این در حالی است حتی پس از آنکه سلسله صفویه منقرض شد و در دوره قاجار مرکز فعالیت‌های فلسفی به تهران منتقل شد اصفهان به عنوان یک مکتب فلسفی باقی ماند. به طور کلی مکتب فلسفی اصفهان دارای دارای خصوصیات زیر بوده که آنرا از مکاتب دیگر متمایز می‌سازد:





۱. تمامی حکمای اصفهان شیعه دوازده امامی بوده‌اند ۲. اصفهان هم حوزه فقهی و هم حوزه فلسفی است؛ لذا در این باره علاوه بر جنبه شعر و سرود به جنبه فلسفی نیز اهمیت فراوان داده شده است لذا می‌توان آن را مکتبی جامع علوم اسلامی در نظر گرفت که مکتب فلسفی در آن پر رنگ تر است بنابراین باتوجه به تفوق میرداماد باید گفت اگر میرداماد با آن ویژگی‌های خاص خود نبود مکتب فلسفی که امروزه به نام مکتب اصفهان شناخته می‌شود شکل نمی‌گرفت. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۹: ۳۰۲)

پژوهشگران غربی، بارزترین فرد در این حیطه ایزوتسو پیرامون وی می‌نویسد: میرداماد متفکری ذو فنون بود و بر تمام معارف متداول جهان اسلام همچون فلسفه (در تمام شعب آن از منطق گرفته تا الهیات)، کلام، طبیعیات، ریاضیات، فقه، اصول، حدیث و تفسیر تسلط کاملی داشت. وی، هم فیلسوفی متکی به روش برهان عقلی بود و هم عارفی اهل کشف و شهود و آشنا با اسرار عالم صور ازلی. اصالت و ابتکار واقعی او در تنسیقی است که به نظریات فلسفی خود داده است. شاهکار فلسفی وی کتاب قبسات است. سید محسن امین از وی با عناوین فیلسوف، ریاضی‌دان و متخصص در علوم غریبه یاد کرده است. (امین، ۱۴۰۳: ۹/ ۱۸۹)

هنگامی که انحطاط و سقوط سیاسی و اجتماعی بر نواحی دنیا اسلام غالب شده بود برخی از نقاط جهان اسلام همچنان با فرهنگ و علوم اسلامی منور بود. «ایران» و «جبل عامل» مهم‌ترین مراکز دنیای اسلام بودند و از این دو مرکز، علوم اسلامی در تمام رشته‌ها رشد و گسترش می‌یافت. هر چند ایران نیز در حال جنگ با عثمانی و درگیری‌های داخلی بود؛ اما چون حکومت آن شیعی بود، علمای شیعه در امان بودند. لذا مردانی بزرگ در این دوره پا به عرصه میدان علم و دانش گذاشتند که جهان اسلام از وجود آن‌ها بهره‌مند گردید. آنان قافله سالاران علم و ادب بودند. در این میان، عده‌ای از علمای شیعه در کلیه رشته‌های معارف و فنون، درخشیدند که نسل‌های بعد از ثمرات و آثار علمی آن‌ها بهره‌مند شدند. یکی از آنان، میرداماد بود که از پیشوایان حکمت، فلسفه و حدیث بود.

لذا میرداماد از علمای برجسته قرن یازدهم و از بزرگان فلاسفه و حکمای اسلامی بود. اسکندر بیگ منشی در «تاریخ عالم آرای عباسی» او را چنین وصف می‌کند: «در علوم معقول و منقول، سرآمد روزگار خود و جامع کمالات صوری و معنوی، کاشف دقائق انفسی و آفاقی بود. در اکثر علوم حکمیه و فنون غریبه و ریاضی و فقه و تفسیر و حدیث، درجه علیا یافته و فقهای عصر فتاوی شرعیه را به تصحیح آن جناب معتبر می‌شمارند.

جلال الدین آشتیانی در شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا از زبان وی در باب توصیف میرداماد می‌نویسد:

«اخبرنی سیدی و سندی و استادی و استادی فی المعالم الدینیة والعلوم الالهیه والمعارف الحقه والاصول البقینه، السید الاجل الانور العالم المقدس الاطهر، الحکیم الالهی والفقیه الربانی، سید عصره و صفوه دهره، الامیرالکبیر



والبدر المنیر، علامه الزمان و اعجوبه الدوران المسمی بمحمد الملقب بباقر الداماد الحسینی قدس الله عقله بالنور الربانی...». (آشتیانی: ۱۳۶۰، ۴۰)

لذا از آنجایی که میر داماد در دوران صفویه حضور داشته و پایتخت صفوی اصفهان بود پرواضح است وی در این منطقه پس از گذشت سالیان و قرون تأثیر بسیاری بر این منطقه و سایر مردم نیز داشته باشد چنانکه در تاریخ ایران اسلامی، پیرامون تاثیرگذاری وی نوشته‌اند: میرداماد، از دو طریق بر اندیشه‌های بعد از خود، تأثیر گذاشت: «در ابتدا با نوشته‌ها و تألیفاتش که بیش از یکصد جلد کتاب و رساله می‌باشد. و در مرتبه دوم از طریق تربیت شاگردان بسیار که هر کدام آثار باارزشی از خود برجای گذاشته‌اند، همانند «ملاصدرا» که تأثیر عمیقی بر اندیشه‌های فلسفی پس از خویش داشت و پس از وی بنیان‌گذار یکی از مکاتب فلسفی شد». (جعفریان، ۱۳۸۶: ۲۵۲)

باتوجه به موارد فوق عصر صفویه به عنوان دوره مهمی در تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی به حساب می‌آید که در این عصر نوابغ بزرگی که دو سویه بودند به این معنا که هم در فلسفه اسلامی نقش و جایگاه مهمی داشته و هم در شکل‌گیری تمدن و فرهنگ اسلامی تحولات شگرفی را پدید آورده‌اند. در این راستا میرداماد هر چند از داشتن اساتید به روز و مشهور تا حدودی محروم مانده بود ولی در سایه همت و تلاش خویش در ارتقای سطح فکری و علمی و فرهنگی جامعه خویش نقش بسزایی داشته است و همه این مهم در دوران صفوی که از دولت‌های شیعی به حساب آمده و تشییع را با اقدامات خود چون نهضت ترجمه و تألیف کتب گوناگون و توجه به علمای شیعه ترویج داد، متقارن بود بر این اساس میرداماد با تألیف کتب گوناگون چون قبسات، تقدیسات و کتب مختلفی در حیطه عرفان و حکمت و فلسفه توانست حکمت فلسفی اصفهان را باتوجه به مرکزیت این شهر در این دوره بنیانگذاری کند.

نتیجه‌گیری

باتوجه و تأمل در سه بخش مفهوم شناسی واژه‌های تمدن، فرهنگ، اسلام، فلسفه و مفهوم و سیر فلسفه اسلامی و ارتباط فلسفه اسلامی با تمدن و فرهنگ اسلامی میرهن است. لذا باتوجه به تحلیل و نقطه ابتدایی فلسفه بر پایه و مقیاس اسلامی تناسب و تطابق این مهم و ریشه‌های آن در تمدن اسلامی آشکار است چراکه ترجمه کتب فلسفی واقع در غرب و تحلیل آن با مبانی اسلامی راهی برای ترویج و اشاعه تمدن اسلامی و وجهی از شکل‌گیری تمدن اسلامی است بر این اساس می‌توان گفت فلسفه اسلامی پلی برای ورود و اشاعه فرهنگ و تمدن اسلامی است. این مهم با ظهور نوابغ و نخبگان علمی خاص در برهه‌ای ویژه به خوبی قابل مشاهده است چنانکه در دوره صفویه میرداماد توانست اصفهان را به عنوان حوزه فلسفی به دیگران بشناساند و دیگران برای استفاده از سایر نقاط به این شهر سفر کرده تا از مبانی حکمت و فلسفه اسلامی استفاده نمایند. در این راستا ملاصدرا از جمله شاگردان مهم و شاخص میرداماد



است که او نیز از فلاسفه اصفهان بوده و تأثیر قبل تأمل و توجهی در روند فلسفه اسلامی در بطن تمدن اسلامی بگذارد. براین اساس دو فیلسوف از خطه اصفهان بنیانگذار فلسفه اسلامی در تمدن و فرهنگ اسلامی شدند.

منابع

قرآن کریم

- آشوری، داریوش (۱۳۸۶). *تعریف‌ها و مفهومی فرهنگ*، تهران: آگه.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۹). *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*، تهران: طرح نو.
- ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- امین، محسن (۱۴۰۳). *اعیان الشیعة*، چاپ حسن امین، بیروت: دارالتعارف.
- باتومور، ثی، بی (۱۳۷۰). *جامعه‌شناسی*، ترجمه سیدحسن منصور و سیدحسین حسینی کلجاهی، تهران: امیرکبیر، چ ۴.
- برنال، جان (۱۳۵۴). *علم در تاریخ*، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر، تهران: امیرکبیر.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۶). *تاریخ ایران اسلامی* (از ظهور تا زوال صفویه)، ج ۴، تهران: کانون اندیشه جوان.
- جلال‌الدین آشتیانی (۱۳۶۰). *شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا*، تهران: طرح نو.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵). *رحیق مختوم*، قم: اسراء.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۷۹). *دانش مسلمین*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۴). «هویت فلسفه اسلامی»، *فصلنامه علمی پژوهشی قبسات*، ش ۶، ص ۹۷-۱۱۶.
- الداماد، میرمحمدباقر (۱۳۶۷). *القبسات*، تهران: انتشارت دانشگاه تهران.
- رالیتون، (۱۳۳۷). *سیر تمدن*، ترجمه پرویز مرزبان، تهران: تابان.
- رجب‌زاده، احمد (۱۳۷۶). «تحلیلی ساختی از چرخه‌های توسعه و انقطاع تمدن اسلامی»، *نامه پژوهش فرهنگی*، ش ۴، ص ۴۹-۹۰.
- سیوری، راجرز (۱۳۸۶) *ایران عصر صفوی*، مترجم: کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شرف‌الدین خراسانی (۱۳۵۰). *نخستین فیلسوفان یونان*، تهران: امیرکبیر.
- شهرستانی، محمد بن عبد‌الکریم (۱۳۶۴). *الملل و النحل و التحل*، تحقیق محمد بدران، قم: الشریف‌الرضی.
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۸۲). *بداية الحکمة*، ترجمه علی شیروانی، قم: دارالفکر.

- کجیاف، علی اکبر و رحمانی قورتانی محمود (۱۳۹۴). «نقش علمی میرداماد در عصر صفوی»، فصلنامه علمی تخصصی رهیافت تاریخی، ش ۱۰، ص ۷۱-۹۴.
- کاسیمنسکی (۱۳۵۳). *تاریخ قرون وسطی*، ترجمه صادق انصاری و محمد باقر مؤمنی، تهران: اندیشه کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *الکافی*، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۴.
- مدرس موسوی بهبهانی، سید علی (۱۳۷۰). *حکیم استرآباد؛ میر داماد*، تهران: اطلاعات.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). *مجموعه آثار*، تهران: صدرا.
- مصلح، علی اصغر (۱۳۸۶). «مفهوم و اهمیت فلسفه فرهنگ»، *فلسفه*، ش ۲، ص ۵-۱۶.
- معین، محمد (۱۳۶۰). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر، ج ۴.
- ندوشن، محمد علی (۱۳۵۴). *فرهنگ و شبه فرهنگ*، تهران: توس.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۳). *سنت عقلانی اسلامی در ایران*، ترجمه سعید دهقانی، تهران: فسیده سرا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

